

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَ لِيّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ ناصِراً وَ دَلِيلاً وَ عَيْناً حَتَّى تُسَكِّتَهُ اَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمتَّعَهُ فِيهَا طويلاً. اللهم اجعلنا من أعوانه و أنصاره و من مقوِّية سلطانه و المعتمرين لأوامره.

آغاز ولایت مولایمان حضرت بقیةالله الاعظم ارواحنا فداه و هم‌چنین اعیاد پیش‌رو، ولادت باسعادت و بهترین نعمت الهی و هدیه‌ی الهی به بشریت، ولادت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی‌الله علیه و آله و سلم و امام بحق ناطق جعفر بن محمد بن الصادق صلوات‌الله علیهما را تبریک عرض می‌کنیم و امیدواریم که همه‌ی ما جزو شیعیان و موالیان آن بزرگواران باشیم و در دنیا و آخرت دست‌مان از دامن پرمهر و محبت‌شان محروم نماند ان شاءالله.

بحث در دلیل چهارم بود که اقامه شده برای این که عجز از توبه لازم نیست یا در مفهوم اکراه یا در حکم اکراه. دلیل چهارم این بود که روایات کثیره‌ای داریم که تجویز فرموده یا امر فرموده به حلف کاذباً عند الاکراه و عند الخوف. و از این روایات استفاده می‌شود که این عجز عن التوبة معتبر نیست چون در هیچ‌کدام از این روایات اشاره‌ای امام علیه السلام به مسئله‌ی توبه نفرمودند. نحوه‌ی استدلال به این روایات و این که چطور این عدم اشاره مُثبت آن مدعا هست به وجوه ثلاثه‌ای بیان شد و اشکالات متعددی که اعظم فرمودند آن‌ها هم بیان شد. اشکال دیگری که در مقام هست این هست که گفته می‌شود موضوع این روایات اکراه نیست، اضطرار است. پس ربطی به اکراه ندارد. چون آن‌چه که عَشَّار یا آن ظلمه درخواست می‌کردند عبارت بود از پرداخت مالیات یا انجام فلان کار، نه حلف. حلف را اگر اشخاص مظلوم و مورد تقاضا به کار می‌گرفتند این‌ها از باب تَخَلُّص بود مثل این که ظالمی می‌گوید آقا باید یک میلیارد به من بدهی، نمی‌گویدی خانه‌ات را بفروشی، می‌گویدی من یک میلیارد از تو می‌خواهم. این پول ندارد ناچار می‌شود خانه‌اش را بفروشد یک میلیارد را به او بدهد. این نسبت به بیع دار اکراه ندارد اضطرار دارد. و گفتیم که اضطرار موجب بطلان معامله نیست. کسی خدای ناکرده بیماری‌ای دارد بخاطر این وسایل زندگی‌اش را می‌فروشد این اضطرار است نه اکراه به آن هست. در این‌جا هم گفته می‌شود که نگفته اگر قسم نخوری پدرت را درمی‌آورم که، که به نفس اکراه، به نفس حلف اکراه باشد و این عقوبت برای حلف نکردن باشد نه، آن می‌گوید باید مالیات بدهی اگر مالیات ندهی پدرت را درمی‌آورم مگر اثبات بکنی به این که نداری، و حلف

طریق به این هست راهکار آن هست، نه آن مکره علیه نیست.

بنابراین استدلال به این روایات برای بحث ما که بحث اکراه هست این تمام نیست و این روایت اجنبی از بحث ما است. حالا به بعضی از این روایات توجه بفرمایید.

حالا روایات اولی که سند آن هم خوب است در کافی شریف است «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَحْلَفَهُ السُّلْطَانُ بِالطَّلَاقِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ فَخَلَفَ قَالَ لَا جُنَاحَ عَلَيْهِ» این جا گفته می شود که «أَحْلَفَهُ السُّلْطَانُ بِالطَّلَاقِ»، آیا این اشکال که گفتیم در این روایت صادق است یا صادق نیست؟ که این جا أَحْلَفَهُ بِالطَّلَاقِ می گوید. برای این که مثلاً می خواسته آن زنش را یا آن عبدش را خودش در اختیار بگیرد یا به منسوبین خودش بدهد می گوید آقا اکراهه بالطلاق. یا آن شکایت کرده پیش او، آن مرأه، أَحْلَفَهُ بِالطَّلَاقِ. حالا می خواهیم روایت را بخوانیم ببینیم این اشکال که گفته شده «قَالَ لَا جُنَاحَ عَلَيْهِ وَ عَنْ رَجُلٍ يَخَافُ عَلَى مَالِهِ مِنَ السُّلْطَانِ فَيَخْلِفُ لِيَنْجُو بِهِ مِنْهُ قَالَ لَا جُنَاحَ عَلَيْهِ وَ سَأَلْتُهُ هَلْ يَخْلِفُ الرَّجُلُ عَلَى مَالِ أَخِيهِ كَمَا يَخْلِفُ عَلَى مَالِهِ قَالَ نَعَمْ».

سه مطلب در این روایت بود. مطلب دو و سه خب روشن است که این حلف، حرف مکره علیه نیست. بلکه برای امر آخری مکره علیه است مال می خواهد از او بگیرد چیزی می خواهد بگیرد حلف را طریق تخلص قرار داده نفس او مکره علیه نیست. اما آن اولی که احلفه السلطان بالطلاق أو غیر ذلک، فحلف، قال لا جناح علیه. خب آن ممکن است که از باب اکراه باشد و آن را بگویم این جا روشن است که اکراه است.

س: این یک مسئله ای اختلافی است بین امامیه و غیر امامیه که حلف به طلاق را آن ها در واقع یکی از اسباب .. می دانند و ما نمی دانیم. خب از آن باب هم ممکن است که باشد.

ج: بله این حرفی است که قبلاً هم اگر یادتان باشد گفته می شد در نظائر مقام، ولی آن جاها، آن روایات گفته جوابی که آن وقت داده می شد و فرموده بودند این بود که امام تطبیق فرمودند خودشان، ولو این که ... آخر آن جا گفته می شد که آن باطل است حالا اکراه هم نبود باطل بود، ولی گفته می شد که امام تطبیق فرمودند ولی در این روایت که امام تطبیق هم نفرموده حالا می فرماید لاجناح علیه، ممکن است وجه عدم جناح این باشد که اشکالی ندارد، باطل است، من رأس باطل است.

بنابراین این روایت اولی دو تای بعدی آن که اصلاً اضطرار است اولی هم دال بر این نیست که از باب اکراه بوده بخواهیم بگویم حتماً. روایت دوم ...

س:

ج: خب بله آن ربطی ندارد.

س:

ج: خودش قسم خورده نه این که مکره بوده.

س: بعد توی ادامه می فرماید فسئلته رجل احلفه السلطان این جا اکراه شده.

ج: احلفه السلطان درست است اما امام که می فرماید لاجناح علیه، اشکالی ندارد از باب

اکراه است یا از باب این که این قسم در مذهب امامیه باطل است؟

س: یعنی شما معنای دوم را می‌فرمایید؟

ج: خب بله دیگر، باطل که هست. منتها این‌جا فرق دارد می‌خواستم بگویم با آن روایتی که قبلاً خواندیم و آن‌جور جواب دادیم اشتباه نشود آن‌جا آن جواب می‌آید که امام تطبیق فرموده. ولی این‌جا که امام تطبیق نفرمودند که ما از این بخواهیم به دست بیاوریم پس امام می‌خواهد بفرماید که اشاره‌ی به توره‌ی نفرموده و بخواهیم بگویم که در باب اکراه لازم نیست معنای لغوی را در معنای لغوی اکراه عجز از توره‌ی نهفته. بله یک مسئله‌ی دیگری این‌جا هست و آن این هست که امام همین‌جا هم نفرموده توره‌ی بکن، أحلفه، تو قسم واقعی نخور، قسم توره‌ای بخور.

س: حاج آقا بحث بر سر این هست یعنی بحث در اثر وضعی آن که ما قبول داریم اصلاً حلف به طلاق اثر وضعی طلاق را نمی‌آورد نیست بحث بر سر جواز حلف در حالت چیز هم هست. تکلیفی آن هم هست. یعنی بحث لاجناح اعم است دیگر. لاجناح علیه، هم نسبت به حکم اثر وضعی آن، که طلاق واقع نمی‌شود هم نسبت به اثر تکلیفی آن که لاجناح بر این حلف، و در حالتی که می‌خواهد اثر تکلیفی هم بگوید حضرت لاجناح اطلاق دارد و استفصال نشده. ترک استفصال کرده، این را نمی‌توانیم جواب بدهیم به آن جواب. این لاجناح اعم است ممکن است جهت آن این بوده که اصلاً مذهب امامیه این را قبول ندارد. لاجناح علیه هم می‌آید اثر وضعی را برمی‌دارد هم اثر تکلیفی را برمی‌دارد. لاجناح مطلق است لاجناح هم اثر وضعی که طلاق واقع نمی‌شود و هم این که قسم خوردنت، قسم جایزی بوده. این را می‌خواهد بردارد این ترک استفصال کرده حضرت می‌فرماید

ج: نه از باب اکراه که نیست، حلف است. یعنی در این موارد استثناء است از مواردی که مثلاً کذب یا این‌ها اشکال ندارد یکی همین‌جا هست.

س:

ج: حالا آن یک حرف آخری است. آن اشکال دیگری است که بعد می‌آید. که آن روز هم اشاره کردیم، که شما قیاس چرا می‌کنید آن باب انشاء را با باب این‌جا. آن که امام هم فرمودند.

روایت بعدی روایت «عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ قَالَ وَ اللَّهُ لَقَدْ قَالَ لِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ع إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ نَبِيَّهَ التَّزْوِيلَ وَ التَّأْوِيلَ فَعَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيًّا ع قَالَ وَ عَلَّمَنَا وَ اللَّهُ» به ما ائمه هم تعلیم فرمودند. حالا قائل این علّمنا یعنی علّمنا علی علیه السلام یا خود رسول‌الله؟ هر دوی آن‌ها درست است چه امیرالمؤمنین فرموده باشد و چه رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم این را گذاشتند گفتند این را منتقل کن به هر امامی به امام بعد از خودش. «ثُمَّ قَالَ مَا صَنَعْتُمْ مِنْ شَيْءٍ أَوْ خَلَقْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ يَمِينٍ فِي تَقِيَّةٍ فَأَنْتُمْ مِنْهُ فِي سَعَةٍ» در تقیه قسم بخورید. ندارد اکراهی از ناحیه‌ی مکره‌ی بوده یا نه. خب این هم این روایت که توی آن نیفتاده که اکراهی از طرف مکره‌ی بوده. بله تقیه بوده خفی، چیزی بوده قسم می‌خورد.

روایت بعدی «عَنْ يُوسُفَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحَدِهِمَا ع فِي رَجُلٍ خَلَفَ تَقِيَّةً قَالَ إِنْ خِفْتَ عَلَى مَالِكَ وَ دِمَكٍ فَاخْلُفْ تَرُدُّهُ يَتَمِينُكَ» قسم بخور و آن خوف را به یمینی که می‌خوری از سر خودت رد کن، حالا این‌جا، «فَإِنْ لَمْ تَرَ أَنَّ ذَلِكَ بَرْدٌ شَيْئاً فَلَا تَخْلُفْ لَهُمْ» اگر می‌بینی

قسم تو کارآیی ندارد فایده‌ای ندارد این قسم دروغ را نخور.

حالا این روایت، البته از آن چه استفاده‌ای می‌کنیم؟ تا آن‌جا که فرموده که فاحلف تردّه بیمینه، قسمات را بخور، و باز مسئله‌ی اکراه بر این که تو را اکراه بر قسم کردند که در این مفروض نیست. اکراه بر مال دادن بوده چیز دیگری بوده این قسم را می‌خورد برای تخلّص از آن. و خب روشن است که حضرت می‌فرمایند که این قسم را هم وقتی می‌توانی بخوری برای رفع اضطرار که رفع اضطرار با آن بشود. خب اگر رفع اضطرار با آن نمی‌شود خب قسم نخور. منتها در همین‌جا هم باز آن مسئله هست که حضرت نفرمودند به این که توریه بکن. این وجود، حضرت نفرمودند توریه بکن در این روایت شریف. با این که می‌شود هم با توریه ... آن وقت همان جواب‌هایی که قبلاً دادند که چرا نفرموده؟ برای این که یا قلیل است یا قلیل المنفعة است یا نمی‌دانم احتیاطاً نفرمودند آن چیزهایی که آن‌جا گفته شد باید بگوییم. ولی این اشکال امروز، یعنی کسی خدمت شیخ می‌خواهد عرض بکند که شما از این روایات چه جور استفاده کردید که حلف اکراهی است؟ این‌جا که بحثی از اکراه نیست در حلف. اشکال اصلی این است دیگر که ما باید روایاتی داشته باشیم که در حلف کاذباً اکراه شده باشد. این‌جا بر حلف کاذباً اکراه نشده.

روایت چهارم: می‌فرمایند «عَنِ التَّوْقِلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص اخْلِفْ بِاللَّهِ كَاذِبًا وَ تَجَّ أَحَاكَ مِنَ الْقَتْلِ» خب اُحلف بالله کاذباً، بله از آن نظر که نفرموده که اگر نمی‌توانی، تقیید نفرموده به این که اگر نمی‌توانی توریه بکنی، اُحلف بالله کاذباً، ولی باز حلف اکراهی در این روایت مورد کلام نیست.

س:

ج: و نَجَّ به آخاک من القتل.

س:

ج: اتفاقاً این‌جاها اضطرار است. یعنی می‌خواهند یک کسی را بکشند

س: اضطرار بودن آن را عرض نکردم، انحصار در غیر توریه را عرض می‌کنم. اُحلف بالله کاذباً در فرض ضرورت و انحصار در حلف واقعی را من می‌گویم یعنی اُحلف بالله کاذباً در توهم طرف، حضرت می‌خواهند چه توهمی را دفع بکنند؟ می‌خواهد توهم این را دفع بکند که من بین این ماندم که حلف فقط حلف واقعی حلف واقعی‌ای که حرام است را بخورم یا بگذارم چون او از بین برود؟

ج: نه آن سؤال نکرده که.

س: نه عرض من این هست می‌گویم بیان حضرت می‌خواهد چه فرضی را اجابت بکند؟ می‌خواهد چه فرضی را

ج: فرض آن این است که اگر نجات قتل برادر شما به این هست که شما قسم دروغ بخوری بخور.

س:

ج: بله

س: توره که حرام نیست. عرض من این هست شما می‌فرمایید اعم است عرض می‌کنم اتفاقاً نه، این‌جا توهم فقط همین می‌رود که من فقط باید قسمی که در حالت عادی حرام هست یعنی قسم غیر توره‌ای را بخورم تا نجات پیدا بکنم این فرض را حضرت می‌خواهند بگویند که نه نجات جان مقدم بر این هست.

ج: بر کدام؟

س: بر این که حلف کاذب هم بخوری. از این مقام که این‌جا چنین توهمی هست که حضرت می‌خواهد این‌جور جواب بدهد که نجات جان مؤمن مقدم بر حلف کاذب است که در حالت عادی کاذب بود که آن چه هست؟ آن عدم عجز از توره است این اشکال را دفع می‌کنیم نه واقعاً این‌جا فقط عدم عجز از توره را می‌خواهد بگوید اشکال اضطرار هست اما می‌گویم در فرض اضطرار نفرمایید اعم حضرت استفسال نکرده، استفسال نکرده چون فرض همین است فرض این هست که آن حلفی که در حالت عادی حرام است چه حلفی در حالت عادی حرام است؟ آن وقتی که نمی‌توانی توره بکنی و توره نمی‌کنی، آن را بخورم یا نخورم؟ حضرت می‌گویند بله بخور.

ج: همه‌جا صحبت... مگر آن جواب‌ها را بدهیم. می‌گویند همه‌جا که توره ممکن است. شیخ نظرش این هست می‌گوید همه‌جا که توره ممکن است ببینید اشکال مستشکلین را کار نداریم شیخ رضوان‌الله علیه. می‌گوید توره کاری ندارد که. همه‌جا آدم می‌تواند توره بکند،

س: ولی نفرموده.

ج: ولی نفرموده. بله شما بده، نه آقا. جواب آن آقایان هست. که نه این‌جوری نیست ولی شیخ می‌گوید توره کاری ندارد که.

س: اصلاً کاری با جواب‌ها ندارم می‌گویم این‌جا دارد حلفی را حضرت می‌گوید جایز است که در فرض

ج: یعنی شما می‌گویید مفروض در این‌جا جایی است که توره ممکن نیست.

س: نه، می‌گویم حلفی را می‌خواهد بگوید جایز است که در حالت غیر اضطرار به نجات جان مؤمن حرام بود. آن را

ج: که آن جایی است که توره نشود.

س:

ج: همین است دیگر.

س: آن واقعی می‌گوییم پس این اصلاً از اول دارد همین فرض را حضرت می‌گوید اُحلف بالله.

ج: چرا؟ اولاً به چه دلیل این‌جا را می‌گوید یک مصداقش آن است. همه‌جا.

س: حضرت دارد اخراج می‌کند فرضی را که در حالت عادی حرام است از تحت ادله‌ی

حَنَثِ قِسْمِ.

ج: می‌دانم اما شما مقید می‌کنید آن را، ببینید ...

س: آقا دقت بکنید مقید است دارد می‌گوید در این فرضی که حرام بوده و حنث قسم داشته، این را حالا اُحلف، نه حنث قسم دارد و نه حرام است و آثار دیگر. همه را برمی‌دارد.

ج: حلف کاذب هم حرام است ذاتاً حرام است.

س: چه حلفی حرام است؟ آن را که توبه نمی‌کنی، ولی آن را که توبه می‌کنی که اصلاً حرام نمی‌شود.

ج: آن که اصلاً حلف معلوم نیست باشد.

س: آفرین.

ج: نه کاذب معلوم نیست باشد، اول کلام. حالا ان شاءالله جواب ... این بحث آخر، که توبه کذب هست یا کذب نیست؟ حالا آن هم یک جواب دیگری است که بعد خواهد آمد، آقای مرحوم سید یزدی، مرحوم آقای نائینی و این‌ها فرمودند علت این که امام نفرموده برای این است که توبه هم کذب است. به جای این کذب بگوید آن کذب را، آن هم کذب است. فلذا این هم یک جوابی است که آن‌ها دادند که بعد متعرض می‌شویم. آن‌ها فرمودند عده‌ای فرمودند این که امام در این‌جا چیزی نفرموده برای این هست که توبه هم کذب است و حرام است. بعضی‌های دیگر جواب دیگری دادند گفتند نه کذب نیست ولی قبیح است اقرار به جهل است فلذا امام نفرمودند چون آن‌ها محذور دارد توبه هم محذور دارد. برای چه امام بفرماید؟ خب می‌گوید دروغ است چون همان‌طور که دروغ حرام است آن هم حرام است.

س:

ج: نه حالا به داستان ایشان فعلاً کار نداریم.

این‌ها جواب‌های دیگری است که خواهد آمد.

و روایت بعدی، روایت «مَسْعَدَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا آمَنَ بِاللَّهِ مَنْ وَفَى لَهُمْ يَمِينٍ» کتاب الایمان باب دوازده حدیث 5. خب این یعنی وقتی برای این ... لهم که روشن است مرجع لهم همین ظالم‌ها و عامه و این‌ها هستند که حضرت می‌فرمایند که ما آمَن بالله کسی که وفای به این بکند. به یمینی که خورده، یعنی قهراً یمینش را دروغ قرار بدهد لازم است و اگر وفا بکند که یمینش دروغ نشود ما آمَن بالله.

خب اشکالی که این‌جا هست باز چه هست؟ این هست که این نگفته که ... موضوع این روایت این نیست که شما قسم دروغ بخور. این قسم خوره حالا می‌گوید لازم نیست وفا بکنی به آن. یعنی در مقام بقاء این عمل نمی‌خواهد مثل این که وعده می‌دهد بعد عمل نمی‌کند مگر این که جواب داده بشود از این استفاده می‌کنیم که درست است که قسم‌های قبل را می‌گوید که وفا نباید بکنی، یعنی بعد از این هم می‌توانی قسم بخوری و وفا نکنی. عرفاً از این استفاده می‌شود این مسئله. که به این قسم‌ها لازم نیست وفا

بکنی، پس می شود قهراً قسم دروغ و جایز است.

علی ای حال آن اشکال اضطرار و این که این جا اکراهی باز در کار نیست این فرض اکراه نشده در این جا. این مسئله وجود دارد.

روایت ششم، روایت زراره. «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع تَمُرُّ بِالْمَالِ عَلَى الْعُسَّارِ قَيْطُلُبُونَ مِمَّا أَنْ تَخْلِفَ لَهُمْ وَ يُخْلَوْنَ سَبِيلًا» از ما می خواهند که قسم برای آن ها بخوریم و راه مان را آزاد بکنیم «و لَا يَرْضَوْنَ مِمَّا إِلَّا يَذَلِّكَ قَالَ فَاخْلِفْ لَهُمْ فَهُوَ أَحَلُّ مِنَ التَّمْرِ وَ الزُّبْدِ.» قسم بخور، این قسم خوردن از خرما و کره حلال تر است یا روایت دیگر، نسخه ی بدل آن که بهتر جور درمی آید «فهو احلى من التمر و الزبد»، شیرین تر از این هست که شما خرما را برزی توی کره، آن هم چه کره ی اعلائی به قول بعضی، چقدر عالی و شیرین و طبع انسان با آن سازگار است این قسم ها از آن احلی است.

خب در این جا باز همین است که آن ها «قَيْطُلُبُونَ مِمَّا أَنْ تَخْلِفَ لَهُمْ» نه بر خود این حلف که اگر قسم نخوری بخاطر قسم نخوردن عذابت می کنم که اکراه بر آن باشد. آن ها از باب طریقت است می گویم باید مالیات بدهی. مگر قسم بخوری، می گویی نه، قسم بخور، حالا به دین و این ها عقیده داشتند که قسم بخوری دیگر قبول می کنند.

«قال و قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ وَ صَاحِبُهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ تَنْزِلُ بِهِ» صاحب تقیه، او خودش عالم تر هست که این جا جای تقیه است یا جای تقیه نیست، خودش می داند. اگر بین خودش و خدا حس می کند که این جا جای تقیه است خب اشکال ندارد قسم. می تواند تقیه کند.

«باسناده عن الحلبي أنه سأل أبا عبد الله عليه السلام: عن الرجل يحلف لصاحب العشور يحرز بذلك ماله، قال: نعم» که این باز آن چه که روشن است فقط اضطرار و تخلص است نه اکراه است.

«قَالَ وَ قَالَ الصَّادِقُ ع الْيَمِينُ عَلَى وَجْهَيْنِ إِلَى أَنْ قَالَ فَأَمَّا الَّذِي يُؤْجَرُ عَلَيْهَا الرَّجُلُ إِذَا خَلَفَ كَذِبًا وَ لَمْ تَلَرْمُهُ الْكَفَّارَةُ فَهُوَ أَنْ يَخْلِفَ الرَّجُلُ فِي خَلَاصِ امْرِئٍ مُسْلِمٍ أَوْ خَلَاصِ مَالِهِ مِنْ مُتَعَدٍّ يَتَعَدَّى عَلَيْهِ مِنْ لَصٍّ أَوْ غَيْرِهِ» آن یمینی که پاداش دارد، ثواب دارد. آن چه یمینی است؟ یمین دروغی است که کفار هم ندارد و در راه خلاص یک انسان مسلم یا خلاص مال او از یک آدم متعدی و امثال ذلک، این قسم دروغ را می خورد. این خدای متعال بر این قسم دورغ با این که دروغ است قسم دروغ دارد می خورد اما چون آن فایده بر آن مترتب است خدای متعال اجر می دهد بر این قسم دروغ خوردن، دروغی که اجر دارد این دروغ است. یکی از دورغ هایی که اجر دارد. یکی از دروغ هایی هم که اجر دارد مثلاً برای اصلاح بین الافراد است. ذات بین است، اصلاح ذات بین است.

خب باز در این جا می بینید که راه تخلص است پس این که شیخ فرموده روایات کثیره ای که کذاست این برای اکراه ما این ...

با روایات بعدی، روایت عیون اخبار الرضا است که «عَنِ الرِّضَا ع فِي كِتَابِهِ إِلَى الْمَأْمُونِ قَالَ: وَ التَّقِيَّةُ فِي دَارِ التَّقِيَّةِ وَاجِبَةٌ وَ لَا حِثَّ عَلَى مَنْ خَلَفَ تَقِيَّةً يَدْفَعُ بِهَا ظُلْمًا عَنْ نَفْسِهِ» که باز این همان طور است.

باز روایت بعدی، روایت حضرمی «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع رَجُلٌ خَلَفَ لِلسُّلْطَانِ بِالطَّلَاقِ

وَالْعَتَاقِ فَقَالَ إِذَا خَشِيَ سَيْفَهُ وَ سَطْوَتَهُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ يَا أَبَا بَكْرٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَغْفُو وَ النَّاسُ لَا يَغْفُونَ» إذا خشی سیفه و سطوته یعنی حلف للسلطان بالطلاق و العتاق، آیا همین حلف بر طلاق مورد تقاضای سلطان بوده که این حلف له؟ و یا این که نه، او چیز دیگری خواسته می‌گوید اموالی به من بده، چکار کن، چکار کن، او می‌گوید ندارم زوجه‌ام مطلقه باشد اگر داشته باشم و ندهم. بندگانم آزاد باشند اگر داشته باشم و ندهم، برای این دارد قسم می‌خورد. امام علیه السلام، این‌جا ممکن است کسی بگوید که خب استفسال نکردند که کدام است. بر خود حلف آن ... أحلفه السلطان بوده یا نه چیز دیگری بوده؟ شما حلف را از باب تخلص به کار گرفتی. امام علیه السلام فرمودند «فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ يَا أَبَا بَكْرٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَغْفُو وَ النَّاسُ لَا يَغْفُونَ» مردم عفو نمی‌کنند ولی خدا عفو می‌کند این مواردی که این‌چنینی است خدا عفو می‌کند. مردم بله یقه‌ی آدم را می‌گیرند البته مردمی که آن مذهب‌شان هست و مثلاً. یا جاهای دیگر.

خب این یک‌دانه روایت فعلاً، حالا روایت یازدهم این باب هست ممکن است به ترک استفسال بگوییم که مورد اکراه را هم شامل می‌شود. و امام نفرمود فلیس علیه شئی اگر توبه نمی‌تواند بکند. خب حالا این یازدهم را فعلاً بد نیست تا ببینیم.

روایت بعدی: «عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي تَصْرِ جَمِيعاً عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع فِي الرَّجُلِ يُسْتَكْرَهُ عَلَى الْيَمِينِ فَيُخْلَفُ بِالطَّلَاقِ وَ الْعَتَاقِ وَ صَدَقَةٍ مَا يَمْلِكُ أَوْ يُلْزَمُهُ ذَلِكَ» این همان روایتی است که عرض می‌کردیم قبلاً می‌خواندیم پارسال. «فَقَالَ لَا» این لا یلزمه ذلک، چرا؟ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي مَا أُكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَمْ يُطِيقُوا وَ مَا أَخْطَئُوا» که این‌جا امام علیه السلام تطبیق فرمودند. و ما اُکْرَهُوا علیه را بر چون ما لم يطيقوا و ما اخطئوا که نیست. پس همان ما اُکْرَهُوا علیه را ... فيحلف بالطلاق، خود راوی هم فرض کرده یُستكره على اليمين، و يحلف بالطلاق و العتاق.

این باز بحسب ظاهر خب می‌شود جزو فرمایشات شیخ اعظم باشد منتها همان جوابی که داده می‌شد که فرض راوی استکراه است اگر داریم می‌گوییم در لغت و عرف استکراه جایی است که هیچ مخلصی نباشد نه به توبه و نه به غیر توبه، پس بنابراین فرض سؤال سائل این است که مستکراه بوده در اثر این که هیچ راهی دیگر نداشته توجه به توبه هم نداشته یا می‌ترسیده اگر بخواهد توبه بکند به تپ و تپ بیفتد و لو برود و بدتر بشود اوضاع، فلذا مستکراه بودن صادق است. امام هم در فرض سؤال او که دارد عرض می‌کند مستکراه بوده می‌فرمایند عیبی ندارد و حدیث را بر او تطبیق می‌کنند و این‌جا دیگر جای این نیست که حضرت بخواهند اشاره بکنند به امر توبه امکان نداشته باشد چون مفروض است فرض این است.

س: غیر از واژه‌ی مستکراه باليمين از این نمی‌توانیم از غیر از این واژه، از این استفاده بکنیم که دارد سائل می‌پرسد طرفی که قسم واقعی خورده آیا الزامش می‌کند؟ چون قسم توبه که اصلاً الزام ندارد قسم توبه‌ای که من اراده نداشته باشم که در فرض عادی هم ندارد چه برسد به استکراه آن، چه اکراه آن و چه عادی آن اصلاً الزامی ندارد آن را که می‌دانیم این که حضرت می‌پرسد ایلزمه، این یعنی پس کدام را می‌خواهد بگوید؟ همان را که الزام دارد در حالت عادی، آن را می‌خواهد بپرسد یعنی قسم واقعی را. می‌گوید قسم واقعی دارد می‌خورد.

ج: خب این‌جا هم قسم واقعی خورده دیگر. این‌جا قسم واقعی خورده. حالا دارد می‌آید سؤال می‌کند.

س: از حکم این می پرسد دیگر؟

ج: خب بله امام هم ... حالا حرف بر سر این است که کسی بگوید این قسم واقعی که خورده که امام می فرماید که اثری ندارد چه جور امام تطبیق فرموده است؟ خب این که امکان توبه وجود دارد شیخ حرف شان این هست می گوید امکان توبه که وجود دارد می توانسته قسم ... حضرت چرا فرمودند آثار آن نیست؟ باید بپرسند امکان توبه بود یا نبود؟ اگر نبود، خب بله تطبیق می شود حدیث پیامبر بر آن، اما امکان توبه بوده تو مکره نبودی، بله، حالا که مکره نبودی پس بنابراین طبق نظر عامه باید، چون مقام استدلال است دیگر، چون همین جا اشکال بود که ولو مکره هم نباشد این باطل است ولی حضرت چون می خواهند کأن به او یاد بدهند که پیغمبر این را فرموده خب به آن ها هم این جوری می توانی جواب بدهی، چون آن ها هم نقل کردند این حدیث رُفِع استکراه را، عامه، ولی جواب چیست؟ جواب این هست که نه از این روایت اصلاً استفاده نمی شود و جای ترک استفسال هم نیست به همان بیانی که گفته شد که اصلاً وقتی که در واژه ای آن فرض این است که لغةً و عرفاً افتاده پس اصلاً یعنی جای چیز نبود، وقتی دارد سؤال می کند.

روایت بعدی: «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّا نُسْتَحْلِفُ بِالطَّلَاقِ وَ الْعَتَاقِ» ما طلب می شویم به طلاق و عتاق که قسم بخوریم به طلاق و عتاق «فَمَا تَرَى أَخْلِفُ لَهُمْ فَقَالَ أَخْلِفُ لَهُمْ بِمَا أَرَادُوا إِذَا خِفْتَ» که این جا هم نفرموده تفصیل نداده که اگر می توانی توبه بکنی خب بنحو توبه و الا قسم بخور، یا هر دو را تجویز کرده چه می خواهی قسم واقعی بخور، چه توبه ای می خواهی بخور، اُحلف لهم، حالا چه به نحو توبه و چه به نحو واقعی، هر دو را این جا شامل می شود باز خب باید به ترک استفسال گفت چون نُسْتَحْلِفُ بِالطَّلَاقِ وَ الْعَتَاقِ آیا از باب این که خودش را موضوعیت دارد و دارد اکراه به آن می کند یا نه، چیز دیگری خواسته، می گوید خب اگر می گویی ندارم قسم بخور، که آن دیگر اکراه بر قسم نیست، ولی امام استفسال نفرمودند، پس هر دو را شامل می شود.

روایت بعدی: «عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّا تَمُرُّ عَلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَيَسْتَحْلِفُونَا عَلَى أَمْوَالِنَا وَ قَدْ أَذَيْنَا رِكَاتَهَا» ما زدیم آن را دادیم حالا می خواهند زکات بگیرند از ما، «فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ إِذَا خِفْتَ فَاخْلِفْ لَهُمْ مَا شَاءُوا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ بِالطَّلَاقِ وَ الْعَتَاقِ قَالَ بِمَا شَاءُوا» هر چه می خواهی، که باز این مورد، مورد اضطرار است نه مورد اکراه بر او هست.

روایت پانزدهم: «عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: النَّبِيُّ فِي كُلِّ صَرُورَةٍ وَ صَاحِبُهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ تَنْزِلُ بِهِ» که این هم صحبت آن را کردیم در یکی از روایات قبل، شبیه آن هست.

شانزدهم: «و عَنْهُ عَنْ مَعْمَرِ بْنِ يَحْيَى قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع إِنَّ مَعِيَ بَصَائِعَ لِلنَّاسِ» یک چیزهایی مال مردم پیش من هست «وَ تَحْنُ تَمُرُّ بِهَا عَلَى هَؤُلَاءِ الْعُشَّارِ فَيُخْلِفُونَا عَلَيْهَا فَتَخْلِفُ لَهُمْ فَقَالَ أَنَّى أَقْدِرُ عَلَى أَنْ أُجِيرَ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ كُلَّهَا وَ أَخْلِفَ عَلَيْهَا كُلُّ مَا خَافَ الْمُؤْمِنُ عَلَى نَفْسِهِ فِيهِ صَرُورَةٌ فَلَهُ فِيهِ النَّبِيُّ» خب حضرت فرمود من دوست دارم که قدرت داشتم که اموال مسلمین را، این ها را حفظ بکنم و برای آن ها قسم بخورم، این قسم از آن قسم هایی است که من دوست دارم، چون همان طور که در روایات قبلی هم بود آن قسم هایی است که خدا اجر می دهد و اموال مردم را با این حفظ می کند، خب این در حال اضطرار است دیگر، اصلاً اکراه نیست این.

و باز روایت اسماعیل جعفی «عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع أَمُرُّ بِالْعُشَّارِ

وَمَعَی الْمَالُ فَيَسْتَخْلِفُونِي فَإِنْ خَلَفْتُ تَرَكُونِي وَإِنْ لَمْ أَخْلِفْ فَتَشُونِي» تفتیش می‌کنند فحش می‌کنند «و ظَلَمُونِي فَقَالَ اخْلِفْ لَهُمْ فَقُلْتُ إِنْ خَلَفُونِي بِالطَّلَاقِ فَأَخْلِفْ لَهُمْ قَالَ تَعَمْ قُلْتُ فَإِنَّ الْمَالَ لَا يَكُونُ لِي» مال، مال خودم نیست که بخواهم خودم را نجات بدهم، مال آن‌ها هست بضائع للناس بوده حضرت فرمود «فَقَالَ ثَبِّتِي مَالَ أَخِيكَ» آن مال برادرت را با همین حفظ می‌کنی، آن‌جا هم اشکالی ندارد.

س:

ج: آخر توی عامه این‌ها مخلوط بودند توی ذهن‌شان بوده زن‌مان مثلاً مطلقه نمی‌شود؟
چون ...

س:

ج: چون چیز به آن‌ها بودند دیگر، الان مثلاً مناطقی که توی پاکستان و این‌ها هستند اصلاً شیعه هم هستند گاهی نماز هم مثل آن‌ها می‌خوانند. توی آن‌ها بوده و بزرگ شده.

«و عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا خَلَفَ الرَّجُلُ تَفِيَّةً لَمْ يَضْرَهُ إِذَا هُوَ أُكْرِهَ وَ اضْطُرَّ إِلَيْهِ وَ قَالَ لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَ قَدْ أَحَلَّهُ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ» که این یکی از آن روایاتی است که در بحث اضطرار به آن استدلال می‌شود «إِذَا خَلَفَ الرَّجُلُ تَفِيَّةً لَمْ يَضْرَهُ إِذَا هُوَ أُكْرِهَ وَ اضْطُرَّ إِلَيْهِ» این نگفته إذا أُكْرِهَ أو اضطرَّ اليه، و بعدش هم فرموده الا لمن اضطرَّ اليه. فلذاست که اطلاق می‌خواهیم بگیریم که اکراه را جدا قرار داده و معنای دیگری است این محل تردید است و ممکن است عطف و اضطرَّ اليه بخصوص که بعد هم می‌فرماید الا و و قد أحله لمن اضطرَّ اليه، این اکراه این‌جا همان معنای اضطرار را می‌دهد یعنی مجبور شده در اثر چیز، نه این که یک کسی آمده بخصوص این گفته باید این کار را بکنی و الا ... فلذا محل اشکال است استدلال به این.

آخرین روایت است روایت نوزدهم باز «عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع (تَخْلِفُ لِصَاحِبِ الْعُسُورِ نُجِيرُ) يَذَلُّكَ مَا لَنَا قَالَ تَعَمْ» خب که این هم باز اضطرار است نه اکراه.

بنابراین این که ما بخواهیم از این روایات متعدده‌ی باب دوازدهم که حلف کاذب در آن وجود دارد بخواهیم استدلال بکنیم بگویم روایات کثیره‌ای است که این چنین است در حقیقت حالا اگر فوق آن بتوانیم پیدا بکنیم یکی دو تا روایت شاید بشود آن هم با تأمل. بنابراین این هم یک مناقشه‌ای است در مقام. و لعلّ سید الاستاد دام طله در فقه العقود که فرمودند این روایات مربوط است به باب اضطرار مقصودشان همین باشد که من الان توضیح دادم من حالا به طور کامل الان نمی‌دانم فرمایش ایشان چه هست طولانی و مفصل ایشان حالا دنبال کردند این مسئله را، لعلّ بیان ایشان همین باشد که عرض شد، پس بنابراین این هم یک اشکال مهمی است در مقام، که این‌ها روایات اضطرار است و اکراه نیست. الا مثلاً یکی دو تا، که آن‌ها را هم حالا باید دید سند آن‌ها ... مثلاً یکی سند آن البته از نظر ما اشکالی ندارد چون در کافی است ولی بحسب ممشای معروف آن مرسله بود چون عن بعض اصحابنا مثلاً داشت.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

